

تاریخچه عقده‌های بهائیه اسلامی

یکی از ناكتیكهای دیرینه استعمار: سیاست تفرقه اندازی در میان ملت‌هایی است که همبستگی دینی و مذهبی دارند، از این رو استعمارسیاه از مدت‌های پیش در کشورهای اسلامی به آفریدن سلک‌های جعلی دست زده و از این راه کوشیده است که اتفاقاً و اتحاد ملت مسلمان را درهم شکند تا از آب گل آلود بهتر بتواند ماهی مقصود خود را بگیرد.

همگی میدانیم که متجاوزان از یک قرن پیش مسلک بهائیت که در واقع حزب وابسته به استعمار است در پوشش مذهب و رنگ دین در ایران شروع به کار کرده و در آغاز امر از عواطف دینی مردم به ساحت مقدس حضرت ولی عصر (عج) سوء استفاده نموده و سمپاشی‌هایی کرد، خوشبختانه مرور زمان ماهیت این مسلک را روشن ساخت و افراد زیادی که بعضی از آنها خود مدتی مبلغ این مسلک جعلی بودند؛ پرده غفلت را کنار زده و به شاهراه حقیقت راه یافتند.

اینک اعترافنامه جمعی از این هدایت یافتگان که با نشر آگاهی و استشهاد محلی بازگشت خود در از این مسلک اعلام داشته و به دفتر مجله ارسال نموده‌اند، به درخواست خود آنان ذیلاً درج می‌گردد:

۱- اینجانب علی اکبر سعادت جو دارنده شناسنامه ۲۸ صادره از قریه میرزا احصاری خدا بنده او همدان، بهائی و بهائی زاده بودم، اینک خود و افراد خانواده‌ام در اثر تماس با برخی از مسلمانان با اطلاع و خیرخواه به این حقیقت رسیدیم که بهائیت نه تنها دین نیست بلکه یک مرام گمراه کننده و استعماری است و تنها آئینی که امر و زمر و در رضای خدای متعال می‌باشد دین اسلام است ...

و نسبت به این مسلک ساختگی تنفر مافرون

گشت ...

* * *

۳- اینجانب شکر الله پیروز مهر دارنده
 شناسنامه ۲۴۶۵ صادره از بهار همدان، بهائی و
 بهائی زاده بودم؛ و پس از تحقیق کامل و برخورد با
 دوستان مسلمان روشنفکر، بطلان مسلک بهائیت بر
 من مسلم گردید ...

* * *

۴- اینجانب مسعود اعظم دارنده شناسنامه
 ۱۷۲ صادره از حوزه ۶یزد و تسجیل شماره ۱۱/۳۲/ط
 صادره از محفل ملی تهران؛ مدتی در اثر تبلیغات
 بی اساس فرقه ضاله بهائیت دستخوش غفلت گردیده
 بودم ولی پس از تحری حقیقت کامل بد وسیله افراد مطلع
 و بی غرض، بر آن شدم که هر چه زود تر به جبران
 خطاهای گذشته با بازگشت به دین مقدس اسلام
 برای خویشتن اعاده حیثیت نمایم ...
 مکتب اسلام - موفقیت همه این حق طلبان
 عزیز را از درگاه خداوند بزرگ خواهانیم و امید-
 داریم آزادگی و صراحت و شهادت آنها در شکستن
 قیود خرافات، سرمشقی برای دیگران گردد.

اعتراف هدایت یافته نامبرده را حضرت آیه الله
 آخوند همدانی با عبارات ذیل تأیید فرموده اند :
 « آقای علی اکبر سعادت جو زرد اینجانب با عبارات
 فوق به حقانیت دین مبین اسلام اقرار و اعتراف
 نمودند »

« الاحقر علی بن ابراهیم معصومی »

* * *

۲- اینجانب منصور ایزدی دارنده شناسنامه
 شماره ۲۹۰۹ صادره از فومنات؛ از سال ۱۳۴۵
 روی حس کنجکاو؛ در مرام و مسلک بهائیت به
 تحقیق پرداختم و پس از یک سلسله تحقیقات، از
 آنان پرسیدم: چرا مراد تمام جلسات شرکت نمی
 دهید؟ اظهار داشتند تا نام شما را در دفتر سجلات
 ثبت نمایند؛ حق شرکت در همه جلسات را نخواهی
 داشت، ناچار پس از ثبت هویت خود در دفتر سجلات
 و مطالعه کتب گوناگون آنها به این نتیجه رسیدم
 که: این تشکیلات يك تشکیلات حزبی
 و ساخته شده دست اجانب است و جز تزویر
 و ریا و خرافه، چیز دیگری نداشته و ندارد
 و هر اندازه بر مطالعه و تحقیق خود افسز و دم
 ارادت تم نسبت به دین مبین اسلام زیاد تر شد

از ضرب المثلها:

کسی که غضبناک می شود؛ برای او نشستن بهتر از راه رفتن؛

دراز کشیدن بهتر از نشستن؛ خوابیدن بهتر از بیدار بودن و بالاخره از

همه بهتر برای شخص غضبناک مردن است.

می گوید: «وارد خزانه بیت المال شدم و قسط پنججاه هزار دینار برداشتم» !! (۱)

با چنین طرز رفتار و روش، پیدا بود که او از عهده مسئولیت سنگین اداره امور جامعه اسلامی بر نخواهد آمد. بهمین دلیل، در دوران خلافت او، کشور اسلامی که نسبتاً آرام بود و همه ایالات و استانها به اصطلاح مطیع حکومت مرکزی بودند؛ بر اثر رفتار زنده و اعمال زشت وی؛ دستخوش اضطراب و تشنج گردید و از هر موج نارضائی عمومی پدیدار گشت ...

البته علل مختلفی موجب پیدایش این وضع شد ولی عاملی که بیش از هر چیز به نارضائی و خشم مردم دامن زد، سخنگیری هادی نسبت به بنی هاشم و فرزندان علی (ع) بود. او از آغاز خلافت، سادات و بنی هاشم را زیر فشار طاقت فرسا گذاشت و حق آنها را که از زمان خلافت مهدی، از بیت المال پرداخت می شد، قطع کرد و با تعقیب مداوم آنان، رعب و وحشت شدیدی در میان آنان به وجود آورد و دستور داد آنان را در مناطق مختلف بازداشت نموده روانه بغداد کردند! (۲)

آغاز نهضت

این فشارها؛ رجال آزاده و دلیر بنی هاشم را به ستوه آورده آنها را به مقاومت در برابر یورشهای

بی دربی و خشونت آمیز حکومت ستمگر عباسی واداشت و در اثر همین بیدادگریها، کم کم نطقه يك نهضت مقاومت در برابر حکومت عباسی به رهبری یکی از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بنام حسین «صاحب فخر» منعقد گردید (۳)

البته هنوز این نهضت شکل نگرفته و موعد آن که موسم حج بود نرسیده بود، ولی سخنگیریهای طاقت فرسای فرماندار وقت مدینه، باعث شد که آتش این نهضت زودتر شعله ور شود.

فرماندار مدینه که از مخالفان خاندان پیامبر (ص) بود؛ برای خوش خدمتی به دستگاه خلافت؛ و گویا به منظور اثبات لیاقت خود؛ هر روز به بیانه ای رجال و شخصیتهای بزرگ هاشمی را اذیت می کرد. از جمله آنها را مجبور می ساخت هر روز در فرمانداری حاضر شده خود را معرفی نمایند، و به این هم اکتفا نکرده آنها را ضامن حضور یکدیگر قرار می داد و یکی را بعزت دیگری، مؤاخذه و بازداشت می نمود! (۴)

يك روز «حسین صاحب فخر» و «یحیی بن عبدالله» را بواسطه غیبت یکی از بزرگان بنی هاشم سخت مؤاخذه کرد و بعنوان گروگان بازداشت نمود! و همین امر مثل جرقه ای که به انبار باروتی برسد؛ موجب انفجار خشم و انزجار هاشمیان گردیده نهضت

۱- مدارك گذشته ص ۱۸۴ ط مصر

۲- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۱۴۲

۳- وی حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است و چون در سرزمینی بنام «فخر» در ۶ مایه مکه در جنگ با سپاهیان خلیفه عباسی به قتل رسید؛ به «صاحب فخر» یا «شهید فخر» مشهور گردید.

۴- تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۵۵۲- مقاتل الطالبیین ۲۹۹-۲۹۴- الکامل فی التاریخ ج ۵ ص ۷۵

پرشورود لیرا و آتش جنگ در مدینه شعله ور گردید ...

پرشورود لیرا و آتش جنگ در مدینه شعله ور گردید ...

عباسی بود، سخت آزرده می ساخت ولی بعزت نامساعد بودن اوضاع و شرایط ناگزیر از سکوت درد آلودی بود. او که قبلاً احساساتش جریحه دار شده بود، بیدادگریهای هادی عباسی و مخصوصاً حاکم مدینه، کاسه صبر او را لبریز نموده او را به سوی نهضت و مقاومت در برابر حکومت هادی پیش برد.

شکست نهضت

به محض آنکه حسین قیام کرد؛ عده زیادی از هاشمیان و مردم مدینه با او بیعت کرده با نیروهای هادی به نبرد پرداختند و پس از آنکه طرفداران هادی را مجبور به عقب نشینی کردند؛ به فاصله چند روز، تجهیز قوا نموده به سوی مکه حرکت کردند تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ایام حج، شهر مکه را پایگاه قرارداد دامن نهضت را توسعه بدهند. گزارش جنگ مدینه و حرکت این عده به سوی مکه؛ به اطلاع هادی رسید و هادی سپاهی را به جنگ آنان فرستاد، در سرزمین «فخ» دوسپاه به هم رسیدند و جنگ سختی در گرفت. در جریان جنگ، حسین و عده ای دیگر از رجال و بزرگان هاشمی به شهادت رسیدند و بقیه سپاه او پراکنده شدند و عده ای نیز اسیر شده، پس از انتقال به بغداد، به قتل رسیدند.

آنها را جلوانداخت و آتش جنگ در مدینه شعله ور گردید ...

شهید فخر کیست ؟

چنانکه اشاره شد رهبری نهضت را «حسین بن علی» شهید فخر «نواده حضرت مجتبی (ع)» به عهده داشت. او یکی از رجال برجسته، با فضیلت و شهامت، و عالیقدر هاشمی بود. او مردی وارسته و بخشنده و بزرگوار بود و از نظر صفات عالی انسانی؛ یک چهره معروف و ممتاز به شمار می رفت (۱)

او از پدر و مادر با فضیلت و پاکدامنی که در پرتو صفات عالی انسانی خود، به «زوج صالح» مشهور بودند؛ به دنیا آمد و در خانواده فضیلت و تقوی و شهامت پرورش یافت.

پدر و دایی و جد و عموی مادری و عده ای دیگر از از خویشان نزدیک او، به وسیله «منصور دوانیقی» به شهادت رسیدند و این خانواده بزرگ که چندین نفر از مردان خود را در راه مبارزه با دشمنان اسلام قربانی داده بودند، در غم و اندوه عمیقی فرو رفت و کابوس مرگ و عزای بر آن سایه گسترده! (۲)

حسین که در چنین خانواده ای پرورش یافته بود؛ هرگز خاطره شهادت پدر و بستگان خود را بدست در خیمان «منصور» فراموش نمی کرد و یادآوری شهادت آنان روح

۱- پس از شهادت حسین بن علی، هنگامی که سر بریده او را به مدینه آوردند، پیشوای هفتم از مشاهده آن سخت افسرده شد و با تأثر و اندوه عمیق فرمود:

«به خدا سوگند او یک مسلمان راستین بود که در گذشت، او بسیار روزه می گرفت، فراوان نماز می گزارد، با فساد و آلودگی مبارزه می نمود، و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام می داد. او در میان خاندان خود بی نظیر بود» (مقاتل الطالیین ص ۲۹۲-۲۹۱ و ص ۳۰۲)

۲- مدرک گذشته ص ۲۸۵

مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند، من در این راه اجر و پاداش شما را از خدای بزرگمسی خواهم» (۲)

از طرف دیگر هادی عباسی که می دانست پیشوای هفتم بزرگترین شخصیت خاندان پیامبر است و سادات و بنی هاشم از روش آن حضرت الهام می گیرند، پس از حادثه فح، سخت خشمگین شد زیرا اعتقاد داشت در پشت پرده؛ از جهاتی رهبری این عملیات را آن حضرت بعهده داشته است؛ بهمین جهت امام هفتم را تهدید به قتل کرده می گفت: «به خدا سوگند؛ حسین (صاحب فح) بدستور موسی بن جعفر برضد من قیام کرده و از او پیروی نموده است زیرا امام و پیشوای این خاندان جز موسی بن جعفر نیست؛ خدا مرا بکشد اگر او را زنده گذاشتم» ۱۱. (۴)

این تهدیدها گرچه از طرف پیشوای هفتم با خون سردی تلقی شد؛ لکن در میان خاندان پیامبر (ص) و شیعیان و علاقمندان آن حضرت سخت ایجاد وحشت کرد ولی پیش از آنکه هادی موفق به اجرای مقاصد پلید خود گردد طومار عمرش درهم پیچیده شد و خبر مرگش موجی از شادی و سرور در مدینه برانگیخت.

مزدوران حکومت هادی به کشتن آنان اکتفا نکرده از دفن اجساد آنان خودداری نمودند و سرایشان را از تن جدا کرده ناجوانمردانه برای هادی عباسی به بغداد فرستادند که بگفته بعضی از مورخان تعداد آنها متجاوز از صد بود! (۱)

* * *

شکست نهضت شهید فح؛ فاجعه بسیار تلخ و درد آلودی بود که دل همه شیعیان و مخصوصاً خاندان پیامبر (ص) را سخت به درد آورد و خاطر هادی فاجعه جانگداز کربلا را در خاطرها زنده کرد.

این فاجعه بقدری دلخراش و فجیع بود که سالها بعد، امام جواد می فرمود: پس از فاجعه کربلا هیچ فاجعه ای برای ما بزرگتر از فاجعه فح نبوده است» (۲)

پیشوای هفتم الهام بخش نهضت

این حادثه بی ارتباط با روش پیشوای هفتم نبود زیرا نه تنها آن حضرت از آغاز تا منصف و تشکل آن اطلاع داشت؛ بلکه با حسین شهید فح در تماس و ارتباط بود. گرچه پیشوای هفتم شکست نهضت را پیش بینی می کرد لکن هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود استوار است، او را تشویق نموده فرمود:

«گرچه تو شهید خواهی شد، ولی باز در جهاد و پیکار کوشا باش؛ این گروه،

۱- الکامل فی التاریخ ج ۵ ص ۷۲ - تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۵۵۹

۲- مقاتل الطالیین ص ۲۹۸ - بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۶۹

۳- بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۶۵

۴- بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۵۱